

ایزابلا برد بیشاپ و سفرهایش به ایران در سال ۱۸۹۰^۱

جنیفر اسکارس^۲

مترجم: حسین احمدزاده نودیجه^۳

ایزابلا برد بیشاپ یکی از زنان منحصر به فرد عصر ویکتوریایی بود که به صورتی کاملاً مستقل به ایران و کشورهای همسایه امپراتوری عثمانی سفر نمود. وی که پیش از این به تنهایی و با شجاعت هر چه تمام‌تر به آمریکا، استرالیا، ژاپن و مالایا سفر کرده بود، به عنوان سیاحی درخور تحسین و با کوله‌باری از تجربه، پا به ایران نهاد. سفرهای او به ایران در ۱۸۹۰ م / ۱۳۰۸ ق / ۱۲۶۹ ش. احتمالاً از دشوارترین و چالش‌برانگیزترین ادوار زندگی وی محسوب می‌شود. او با دقت هر چه تمام‌تر به مشاهده، ثبت و سرانجام به انتشار همه آنچه به عینه دیده بود - قلمرو قاجاریه، ملاقات‌هایی که از دربار قاجار، رؤسای ایل بختیاری و کرد و خانواده‌هایشان، و زندگی روزمره و عادات و رسوم این مردم به عمل آورده بود - پرداخت.

ایزابلا برد بیشاپ، دختر باهوش یکی از روحانیون انگلیکن، از سیاحانی بود که به کرات از کشور

۱. مقاله «Isabella Bird Bishop (1831-1904) and Her Travels in Persia and Kurdistan in 1890» که با عنوان «ایزابلا برد بیشاپ (۱۸۳۱-۱۹۰۴) و سفرهای وی به ایران و کردستان در سال ۱۸۹۰» ترجمه شده، در واقع نسخه مبسوط پژوهشی است که توسط خانم جنیفر اسکارس در هفتمین کنفرانس انجمن بین‌المللی مطالعات قاجارشناسی، پاریس، ۲۰۰۷ که در باب «دیپلمات‌ها و سیاحان عصر قاجار» بود، ارائه گردیده است.
۲. موزه‌دار سابق امور فرهنگی خاورمیانه، موزه ملی اسکاتلند و سخنران افتخاری دانشکده هنر، دانشگاه دانلدی.
۳. دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشگاه شهید بهشتی.

ایران در طول قرن نوزدهم دیدن نمود. روابط تجاری و دیپلماتیکی که اروپا با ایران تحت سلطه صفویه در اصفهان از اواخر قرن هفدهم به طور گسترده‌ای برقرار ساخته بود و معمولاً هم از آن ذی‌نفع می‌گردید، به طور چشم‌گیری در طول قرن هجدهم رو به کاستی نهاد. از آنجا که کشور، تحت آماج حملات و درگیر جنگ‌های داخلی گردیده بود، شیراز تحت سلطه زندیه در حد فاصل سال‌های ۱۷۵۱-۱۷۹۴ م / ۱۱۶۴ - ۱۲۰۹ ق / ۱۱۳۰-۱۱۷۳ ش. تبدیل به مرکزی نسبتاً باثبات گردید. اما آن‌ها نیز سرانجام مغلوب قدرت فزاینده قاجاریه گردیدند، که اصالتاً از میان قبایل ترکمن نواحی خزری واقع در شمال ایران برخاسته بودند. قاجارها پایتخت خویش را تهران برگزیده، تا سال ۱۹۲۵ م / ۱۳۴۴ ق / ۱۳۰۴ ش. بر ایران سلطه داشتند. دو پادشاه اصلی قاجاریه، فتحعلی شاه (۱۸۳۴-۱۷۹۷ / ۱۲۵۰-۱۲۱۲) و نتیجه‌اش ناصرالدین شاه (۱۸۴۸-۹۶ م / ۱۳۱۴-۱۲۶۴ ق / ۱۲۷۵-۱۲۲۷ ش)، توازنی میان سیاست همکاری متقابل با نهادهای مذهبی، اداری و تجاری برقرار ساختند که در زمینه داخلی و تداوم روابط با دولت‌های اروپایی، به ویژه بریتانیا، فرانسه و روسیه بود که از آغاز قرن نوزدهم به مداخله در امور ایران می‌پرداختند. این سیاست خارجی، درهای ایران را به روی اروپاییان گشود. دیپلمات‌ها، سربازان، کارشناسان علمی و فنی و کارگزاران تجاری که در ایران رحل اقامت افکنده بودند، همگام با بازدیدهای صورت گرفته از سوی باستان‌شناسان، محققان، هنرمندان و سیاحان کنجکاوی که تحت تأثیر آثار تاریخی، چشم‌اندازها، تاریخ و فرهنگ این مرز و بوم قرار گرفته بودند، رفته رفته منجر به پی‌ریزی شبکه وسیعی از روابط و آگاهی‌ها گردیدند.

ایزابلا برد از این فرصت، کمال بهره را برد و در سال ۱۸۹۰ م / ۱۳۰۸ ق / ۱۲۶۹ ش. به سیر و سیاحت در ایران پرداخت. در بدو امر به نظر می‌رسد اطلاعات چندانی درباره اینکه چرا وی دست به چنین انتخابی [سفر به ایران] زد، وجود ندارد. او از یک خانواده دیپلمات یا نظامی که از پیشینه اقامت بلند مدتی در ایران برخوردار باشند، نبود. با وجود این، بررسی مختصر پیشینه خانوادگی وی، تحصیلات و نگاهی به اوان زندگی او، سرنخ‌هایی را در اختیار ما قرار خواهد داد.

ایزابلا برد در ۱۵ اکتبر ۱۸۳۱ / ۲۰ صفر ۱۳۰۸ / ۱۲ مهر ۱۲۱۰ در بروق بریج هال در یورکشایر، دیده به جهان گشود، وی دختر یک روحانی به نام ادوارد برد^۱ بود، که قبل از بازگشت به انگلستان و ازدواج با دورا لاسان^۲، در کلکته به امر وکالت مشغول بود. آن‌ها در سال ۱۸۴۳ م / ۱۲۵۹ ق / ۱۲۲۲ ش. به تاتنحال در چشر^۳ نقل مکان کردند و در همین جا بود که پدرش به خاطر کلیسا، دست از امر وکالت کشید و در کسوت یکی از روحانیون انگلیکن در آمد. خانواده وی محترم و از اهل فرهنگ محسوب می‌شدند، روابط بسیار قوی آن‌ها با دستگاه روحانیت و اقدامات بشردوستانه، ایشان را هم به اسقف‌های انگلیکن

1. Boroughbridge Hall in Yorkshire
2. Edward Bird
3. Dora Lawson
4. Tattonhall in Cheshire

و هم به میسیونرهایی که به فعالیت در هند و سپس ایران مشغول بودند، مرتبط ساخت. به غیر از ادوارد که در کلکته به امر و کالت می‌پرداخت، عمه ایزابلا نیز در هند یک میسیونر بود. دختر عمومی ایزابلا، ماری برد، در ۱۸۹۱ م / ۱۳۰۹ ق / ۱۲۷۰ ش. به انجمن میسیونری کلیسا^۱ در بخش ارمنی نشین اصفهان یعنی جلفا پیوست، که سرانجام به خاطر پرداختن به حرفه طبابت، از احترام در خور توجه‌ای در آنجا برخوردار گردید. ایزابلا خود در زمینه هنر و علمی نظیر ادبیات، نقاشی، فرانسه، لاتین، شیمی و زیست، از تحصیلات خوبی برخوردار بود. او در نهایت در رشته گیاه‌شناسی بافتی^۲ تحصیلات خود را به اتمام رسانید و در این زمینه صاحب نظر گردید. وی همچنین به عکاسی می‌پرداخت. ایزابلا در آغاز چندان به سفر نمی‌رفت، از آنجا که پدر و مادرش تعطیلات تابستانی را در ارتفاعات اسکاتلند به سر می‌بردند، او نیز بیشتر به آنجا می‌رفت. او سرانجام در اسکاتلند سکنی گزید و پس از فوت پدرش در سال ۱۸۵۸ م / ۱۲۷۵ ق / ۱۲۳۷ ش. به همراه مادر و خواهرش به ادینبرو^۳ نقل مکان کرد و صرف نظر از بازدیدهایی که از لندن به عمل آورد یا سفرهای خارجی پرمخاطره‌ای که داشت، همیشه در ادینبرو به سر می‌برد. گویا ایزابلا برد از زندگی پویایی برخوردار بوده است، در مناظرات حضور به هم می‌رساند و خودش را وقف کارهای خیر کرده بود، ایزابلا در راستای بهبود شرایط زارعان اوتر هیبرید^۴ و فقرای زاغه‌نشین ادینبرو، گردهمایی برگزار کرده، در این زمینه قلم می‌زد. او، در حالی به انجام چنین اموری می‌پرداخت که با بیماری‌های شدیدی نظیر درد مداوم در ستون فقرات، بی‌خوابی و افسردگی، در زندگی‌اش دست و پنجه نرم می‌کرد. ایزابلا سرانجام پی برد که بسیاری از این عارضه‌ها بار روانی دارد که ناشی از محدودیت‌های دست و پاگیری بوده که زندگی در خانواده‌ای متوسط برای زنی با هوش و ذکاوت چون او به همراه داشته است؛ به طوری که هر وقت در سفر بود، سلامتی‌اش رفته رفته بهبود می‌یافت و زمانی که به خانه باز می‌گشت، رو به وخامت می‌گذاشت. دکترش به این مسئله پی برد و برای او در سال ۱۸۵۴ م / ۱۲۷۱ ق / ۱۲۳۳ ش. یک سفر دریایی بلند مدت تجویز نمود. از همین رو، وی با صد لیره استرلینگی که از پدرش گرفت، به مدت هفت ماه به سیر و سیاحت در امریکا و کانادا پرداخت تا آنکه پولش ته کشید. در هنگام بازگشت، با ناشوری به نام جان موری^۵ آشنا شد که به شدت تحت تأثیر ایزابلا واقع گردید و در سال ۱۸۵۶ م / ۱۲۷۳ ق / ۱۲۳۵ ش. نخستین کتاب از دو کتابی را که وی در مورد مخاطرات سفرش نگاشته بود، به چاپ رساند.^۶

1. Church Missionary Society

2. histological botany

۳. این شهر [به اشتباه] در برخی از منابع فارسی ادینبورگ ثبت شده است. اگرچه این شهر به صورت Edinburgh نوشته شده، ولی تلفظ صحیح آن ادینبرو / ادینبرا است. Edinboro (مترجم) / به نقل از: مجیدی، فریبرز، فرهنگ تلفظ نام‌های خاص (تاریخی و جغرافیایی)، تهران، فرهنگ معاصر، ۱۳۸۱، ص ۲۲۰.

4. Outer Hebrides

5. John Murray

6. Isabella Bird Bishop, *An Englishwoman in America* (London, ۱۸۵۶).

ایزابلا حال دیگر راه درمان مشکلاتش را یافته بود؛ دست زدن به سفرهایی طولانی مدت به دور از خانه، که اغلب هم دشوار و به نواحی پرت و دور افتاده صورت می‌گرفت؛ سفرهایی که با انتشار کتاب‌هایش توسط موری همراه شد و از راه فروش همین کتاب‌ها، درآمد لازم برای سفرهای بعدی‌اش مهیا می‌گردید. ایزابلا به خوبی از این امر آگاه بود، چنان‌که در یکی از نامه‌هایش که از کوه‌های راکی نوشته بود، به این امر اشاره کرده است:

«تمام مدتی را که روی زمین اسب به سر می‌برم، ساعت هشت به رختخواب می‌روم، در هوای آزاد یا کلبه‌های چوبی می‌خوابم و کلاً زندگی نامتعارفی دارم، در سلامت کامل به سر می‌برم. اما هر بار که تنها برای چند روز در شهر هنو لولو و سن فرانسیسکو^۱ راه مدنیت را در پیش گرفته‌ام، متوجه می‌شوم که مجدداً به سرعت حالم رو به وخامت گراییده است.»^۲

این ابراز خشنودی از سفرهای سخت و ملالت‌بار، در تمامی آثارش به چشم می‌خورد تا آنجا که حتی در سخت‌ترین شرایط، ذره‌ای خلل در علاقه و حس کنجکاو وی حاصل نگشت. سفرهای وی با دو توری که به دور دنیا صورت گرفت، همراه چاپ سفرنامه‌هایی از او ادامه یافت.^۳ او در حد فاصل سال‌های ۱۸۷۲ و ۱۸۷۳ م / ۱۲۸۹ و ۱۲۹۰ ق / ۱۲۵۱ و ۱۲۵۲ ش. به مدت هجده ماه به دور از خانه در استرالیا، هاوایی و کوه‌های راکی در کلورادو به سر برد و دوباره هجده ماه دیگر را در سال‌های ۱۸۷۸ و ۱۸۷۹ م / ۱۲۹۵ و ۱۲۹۶ ق / ۱۲۵۷ و ۱۲۵۸ ش. در ژاپن و مالایا سپری نمود، که عمدتاً هم به سیر و سیاحت در میان اقوام آینو هوکایدو^۴ و به دور از آبادی از گذشت. با مرگ مادرش در سال ۱۸۶۶ م / ۱۲۸۳ ق / ۱۲۴۵ ش. و خواهرش هنریتا در سال ۱۸۸۰ م / ۱۲۹۷ ق / ۱۲۵۹ ش. از فشارهای خانواده‌اش بر وی رفته رفته کاسته شد و او راحت‌تر توانست به دنبال علایق خود برود. اگرچه شاید تا حدی برای زنی چنین مستقل نظیر وی، کمی تعجب برانگیز به نظر برسد، اما او در سال ۱۸۸۱ م / ۱۲۹۸ ق / ۱۲۶۰ ش. با بیشاپ جان^۵، که پزشک معالج خواهرش هم بود، ازدواج کرد. با وجود این، بسیاری از دوران زندگی مشترکشان را به دور از هم سپری کردند، چرا که ایزابلا همواره به سبب عشق سرکشش به سفر و خیانت‌رهایی همسرش در کش و قوص به سر برد، اما آخرین باری که همسرش مریض شد، ایزابلا تمام وقتش را صرف مراقبت از وی نمود. فوت همسرش در سال ۱۸۸۶ م / ۱۳۰۴ ق / ۱۲۶۵ ش. او را در ۵۹ سالگی بیوه ساخت و با رهایی از هرگونه قید و بند زندگی زناشویی، راهی سفر خیره‌کننده‌اش به

1. Honolulu or San Francisco
2. Isabella Bird Bishop, *A Lady's Life in the Rocky Mountains*. Quoted in Dea Birkett, *Off the Beaten Track—Three Centuries of Women Travellers* (London, ۲۰۰۴), ۲۲ – ۲۳.
3. Isabella Bird Bishop, *Six Months in the Sandwich Islands* (London, ۱۸۷۵); and *Unbeaten Tracks in Japan* (London, ۱۸۸۰).
4. Ainu peoples of Hokkaido
5. John Bishop

سوی ایران گردید.

ایزابلا سفر خود را در فوریه ۱۸۸۹م / ۱۳۰۷ق / ۱۲۶۸ش. آغاز نمود، به کشمیر و از آنجا با اسب به سرینگر رفت و در همین جا بیمارستان زنده‌یاد جان بیشاپ^۱ را تأسیس نمود. او در باره علاقه خاصش به طبابت، با همسرش صحبت کرده و یک دوره سه ماهه پرستاری را در سال ۱۸۸۷م / ۱۳۰۵ق / ۱۲۶۶ش. در بیمارستان سنت ماری لندن گذرانده بود. این تجربه ارزشمند، همراه جعبه‌ی کمک‌های اولیه وی و لباس مناسب سفر که عبارت بود از یک ژاکت و و دامنی که روی یک شلوار ترک می‌پوشید، و تجربه و آمادگی کافی وی، او را قادر ساخت از پس هر شرایطی در ایران برآید. در این زمان بخت و اقبال با وی یار بود، چرا که در اواخر قرن نوزدهم، حضور زنان اروپایی از سوی تمامی سطوح در ایران، امری پذیرفته شده بود. الیزابت مک نیل^۲، همسر جان مک نیل، که مدت طولانی را در حد فاصل سال‌های ۱۸۲۳-۱۸۵۳م / ۱۲۳۹-۱۲۷۰ق / ۱۲۰۲-۱۲۳۲ش. به عنوان وزیر مختار بریتانیا در ایران مشغول به کار بود، و بعدها لیدی شیل^۳، همسر یکی از دیپلمات‌های بریتانیایی که از ۱۸۵۳-۱۸۴۲م / ۱۲۷۰-۱۲۵۸ق / ۱۲۳۲-۱۲۲۱ش. در تهران زندگی می‌کرد، به ترتیب از سوی همسر فتحعلی شاه در ۱۸۲۷م / ۱۲۴۳ق / ۱۲۰۶ش. و مادر ناصرالدین شاه در ۱۸۵۰م / ۱۲۶۶ق / ۱۲۲۹ش. به دربار فراخوانده شدند.^۴ این دو بانو و نیز همسران کادرهای آموزشی و فنی و میسیونرها، توانسته بودند به اندرون زندگی ایرانیان که برای شوهرانشان ممنوع بود، راه یابند و خاطرات و یادداشت‌هایی را در این زمینه به ثبت برسانند. ایزابلا توانست از حضور ایشان بهرمنند گردد و افزون بر این، او از مزیت آزادی نیز برخوردار بود؛ چرا که وی از محدودیت‌هایی که همسر یک دیپلمات داشت و از او انتظار می‌رفت تشریفات را رعایت کند و از میهمانان همسرش پذیرایی کند، میرا بود.

چنان‌که مشخصه ایزابلا بود، وی برای رسیدن به ایران راه سخت و دشواری را در پیش گرفت. پس از اتمام کارش در سرینگر^۵ چیز دیگری که بتواند وی را پایبند کشمیر کند، وجود نداشت؛ از همین رو، بر آن شد تا همراه چند مترجم و ساربان، چندین ماه را به سیر و سیاحت در نواحی سخت و ناهموار تبت غربی بپردازد. ورود ایزابلا به سماله^۶ در اواسط اکتبر این شانس را به وی بخشید که بازه زمانی سفر خویش را طولانی‌تر سازد، چرا که او در اینجا با ماژور هربرت ساویر^۷ از ارتش هند ملاقات کرد که بر آن بود تا به بررسی جغرافیای نظامی ایران در نواحی غربی بپردازد. این امر ایزابلا را که به شدت شیفته بازدید از ایران بود، خوشحال کرد. بنابراین پیشنهاد همراهی با ماژور ساویر را تا تهران،

1. John Bishop Memorial Hospital
2. Elizabeth McNeill
3. Lady Sheil
4. Lady Mary Sheil, *Glimpses of Life and Manners in Persia* (London, ۱۸۵۶).
5. Srinagar
6. Simla
7. Major Herbert Sawyer

با کمال میل پذیرا شد؛ یک توافق سودمند برای طرفین.

آن‌ها با هم همسفر شده، در ژانویه ۱۸۹۰ م / ۱۳۰۸ ق / ۱۲۶۹ ش. به بغداد رسیدند تا از آنجا سفر خویش را [داخل خاک ایران] آغاز نمایند. در آن برهه برای رفتن به ایران چندین راه وجود داشت؛ یکی راه خشکی بود که از شمال و از طریق ترکیه می‌گذشت، راه خشکی دیگر از طریق بغداد به کرمانشاه می‌رسید و نیز راه دریایی بوشهر که از رشته کوه‌های زاگرس عبور می‌کرد. ایزابلا و ماژور ساویر راه بغداد را برگزیدند تا گذرگاه‌های زاگرس را هم سیاحت نمایند. تمامی این مسافران، [در مشاهدات خویش] ادعا می‌کنند بی‌طرف هستند، ولی هر یک برداشته‌های خاص خود را از این سفر دارند که بی‌شک روی قضاوت‌های ایشان درباره کشور ایران تأثیر بسزایی داشته است. ایزابلا که سفرنامه خود را در دو جلد تحت عنوان سفر به ایران و کردستان^۱ در سال ۱۸۹۱ م / ۱۳۰۹ ق / ۱۲۷۰ ش. منتشر ساخت، آشکارا بیان می‌دارد که با چه هدفی دست به این کار زده است.^۲ او صریحاً مدعی است که سعی نموده گزارشی دقیق از وقایع و دیدگاه‌هایش عرضه نماید،^۳ اما با دقت این نکته را هم خاطر نشان می‌سازد که این گزارش بر اساس یادداشت‌هایی است که اغلب به دلیل خستگی مفرط ناشی از راهپیمایی‌های طولانی مدت با عجله و شتاب به رشته تحریر در آمده^۴ که نیاز به تصحیح و ویرایش دارد. او درباره این نوشته‌ها به صراحت می‌گوید: «کتب بسیاری در باب ایران به رشته تحریر درآمده است، ولی شاید این وجیزه هم به استثنای قسمتی از لرستان که تا قبل از این پای هیچ اروپایی به آنجا نرسیده، اطلاعات جدیدی را عرضه نماید».^۵ همچنین اظهار می‌دارد که سفرنامه دو جلدی وی دربارنده سفرش به ایران و آسیای میانه است و کتابی صرفاً درباره این یا آن کشور نیست.^۶ اثر وی در قالب ۳۵ نامه به چاپ رسیده که ۲۵ مورد از آن به ایران و جاده‌های آن و زمان‌هایی که ایزابلا در صحرا و دوره‌هایی را که برای تجدید قوا در شهر به سر می‌برده، اختصاص داده شده است. نامه‌های ۱-۷: حد فاصل بغداد-تهران به نگارش در آمده، از ۱۰ ژانویه تا ۲۶ فوریه، همراه ماژور ساویر. نامه‌های ۸-۱۰: در تهران، حد فاصل ۲۶ فوریه-۱۸ می، به رشته تحریر در آمده است. نامه‌های ۱۱-۱۴: در اصفهان، حد فاصل ۱-۳۰ آوریل نوشته شده است. نامه‌های ۱۴-۲۰: در برگیرنده اصفهان-بروجرد-قبایل بختیاری است که حد فاصل ۱ می تا ۹ آگوست همراه ماژور ساویر سپری شده است. نامه‌های ۲۱-۲۲: در مسیر بروجرد به سمت همدان نوشته شده است. نامه‌های ۲۳-۲۴: در همدان و از ۹ تا ۲۶ آگوست به نگارش در آمده است.

1. Journeys in Persia and Kurdistan
2. Isabella Bird Bishop, Journeys in Persia and Kurdistan, Voles 1 and 2 (London, 1891).
3. Bishop, Journeys in Persia and Kurdistan, Vol. 1, Preface, vii.
4. Bishop, Journeys in Persia and Kurdistan, Vol. 1, Preface, vii.
5. Bishop, Journeys in Persia and Kurdistan, Vol. 1, Preface, vii.
6. Bishop, Journeys in Persia and Kurdistan, Vol. 1, Preface, viii.

نامه‌های ۲۶-۲۵ همدان - ارومی (ارومیه) را در برمی‌گیرد و از ۱۵ سپتامبر تا ۵ اکتبر به رشته تحریر در آمده است.

نامه‌های ۲۸-۲۷: در ارومیه و حد فاصل ۷ تا ۱۴ اکتبر نوشته شده؛ یعنی قبل از آنکه عازم ترکیه، وان و طرابوزان شود و در نهایت در سال ۱۸۹۰ م / ۱۳۰۸ ق / ۱۲۶۹ ش. از استانبول با گرفتن قطار اکسپرس اورینت راهی وطن خود گردد.

ایزابلا و مائور ساویر سختی‌های زیادی را تحمل کردند و از شرایط طاقت‌فرسای زاگرس جان سالم به در بردند، با برف و بوران به مقابله برخاسته، شبی را در شرایطی بسیار سخت در یکی از کاروانسراهای محلی تا صبح سر کردند. مکتوبات ایزابلا برد، حاکی از آن است که او در کل هیچ‌گاه حتی در سخت‌ترین شرایط، دست از مشاهده، توصیف و تشریح پیرامونش و آداب و رسوم محلی برداشت. همین امر اثر وی را تبدیل به یکی از ارزنده‌ترین منابع مکتوب فرهنگی ایران نمود. به طور مثال، وی به جشن نام‌گذاری کودکی، در یک روستای بسیار فقیر اشاره می‌کند:

«اگرچه پدر بسیار تنگ‌دست بود، سور مفصلی در آن روز داد و ملایان ده را دعوت نمود. پس از آنکه میهمانان همگی تشریف آوردند، از ایشان با شیرینی، پذیرایی به عمل آمد؛ سپس نوزاد ناز و مامانی را در حالی که قندان پیچ شده بود، به داخل اتاق آوردند و توسط یکی از ملایان به کف زمین خوابانده شد. پنج اسم روی پنج تکه کاغذ نوشته بودند که لابه‌لای صحف قرآن یا زیر لبه فرش قرار دادند؛ سپس جزء اول قرآن خوانده شد. یکی از این تکه کاغذها را به صورت رندم بیرون کشیدند و یکی از ملایان، نوباوه را از زمین راست کرده، در گوش وی نام جدیدش را که انتخاب شده بود، زمزمه کرد؛ سپس کاغذ را داخل قنداق وی گذاشت.»^۱

این گروه پس از آنکه در ۶ فوریه وارد تهران شد، با استقبال گرم و صمیمانه اعضای سفارت بریتانیا مواجه گردید. ایزابلا در اینجا برای یادداشت‌برداری، از مجال بیشتری برخوردار بود، چرا که تهران، در حد فاصلی که قاجارها در قرن هجدهم در آن سکنی گزیده بودند تا زمانی که تبدیل به پایتخت بزرگ ایران شده بود، تغییرات بسیاری را به خود دیده بود. ناصرالدین شاه نقشه‌ای رؤیایی برای این شهر ریخته بود که شامل بسط هر چه بیشتر شهر، ساخت خیابان‌های عریض و طویل و یک دیوار جدید بین سال‌های ۱۸۷۶ - ۱۸۹۲ م / ۱۲۹۳ - ۱۳۱۰ ق / ۱۲۵۵ - ۱۲۷۱ ش. می‌شد. وی به شدت تحت تأثیر نقشه شهرهایی قرار داشت که در جریان سه سفر خود به اروپا در سال‌های ۱۸۷۳، ۱۸۷۸، و ۱۸۸۹ م / ۱۲۹۰، ۱۲۹۵، و ۱۳۰۷ ق / ۱۲۵۲، ۱۲۵۷، و ۱۲۶۸ ش. دیده بود، ولی با وجود این، او هنوز به سنت‌ها پایبند بود:

«دوازده دروازه مستحکم گنبدی شکل امکان ورود به شهر را می‌سازد. این دروازه‌ها با کاشی‌های رنگارنگ براق و تا اندازه‌ای با طرح‌ها و الگوهای پر زرق و برق تزئین شده‌اند که ترسیم‌گر

1. Bishop, Journeys in Persia and Kurdistan, Vol. 1, Letter VI, 139.

اجنه، شیرها و نبرد قهرمانان اسطوره‌ای است.»

«از بالای دیوار [دروازه‌ها] نوک درختان، مناره‌های کاشی‌کاری شده، گنبدهای دو مسجد و میله‌های آهنی [کار گذاشته شده روی] تئاتر بدون سقف داخل باغ شاه و سایه‌بان موقتی که زیر آن یک بار در سال با حضور شاه و چندین هزار تماشاچی تعزیه برگزار می‌شود، به چشم می‌خورد.»^۱ ایزابلا همچنین به منظور بازدید از جواهرات سلطنتی از کاخ گلستان نیز دیدن نمود و همراه سر هانری دروموند وولف^۲ به دربار قاجاریه رهنمون شد که به این دو بنای نو ساز و باغ‌ها نیز اشاره کرده است:

«قصر شاه بسیار دلرباست و از باغات سایه افکن آن و فواره‌ها و حوضچه‌های آن که با کاشی‌های آبی کم رنگ تزئین شده و همواره آب زلالی در آن جریان دارد، به خوبی مراقبت می‌شود که همین امر آن را زینده اقامت خاندان سلطنتی می‌سازد. از بیرون باغ یعنی از آن سوی دیوار بلند، ویژگی اصلی قصر، عمارتی است رفیع که به طرز ماهرانه و باشکوهی نقاشی شده است، همراه دیوارهایی که به سمت درونی گرایش داشته و به صورت دور برج بلند سر به فلک کشیده است. این بنای خیره کننده همان اندرونی یا حرم شاه و محل سکونت شخصی‌اش است.»^۳ ایزابلا همچنین ناصرالدین شاه را ملاقات نمود که به نظر می‌رسد ناصرالدین شاه تحت تأثیر وی قرار گرفته و شاید هم تا اندازه‌ای از او احساس خطر کرده است:

«حسنعلی خان در پاسخ به سؤال [شاه]، اندکی از سفرهای من به وی گفت و بیان داشت که با اجازه‌ی اعلی‌حضرت من [ایزابلا برد] خواهان بازدید از حوزه بختیاری هستم. شاه عینک بزرگ خود را بالا زده، با نگاهی، که بسیار غریب می‌نمود، چشم به من دوخت و با همان نگاهی که برای یک شخص جوان‌تر نگران کننده به نظر می‌رسید گفت که آیا من [ایزابلا برد] قصد دارم به تنهایی در ممالک وی سفر کنم، آیا مقدمات سفر را فراهم ساخته‌ام؛ آیا من در پکن بوده‌ام و برنتو و سلبس^۴ را دیده‌ام؛ و چند چیز دیگر بگفت، سپس بدون آنکه حتی [از روی احترام] سری تکان دهد، دفتراً چرخید و همراه امین السلطان راهی باغ شد.»^۵

یک اقامت سه هفته‌ای در تهران برای ایزابلا کفایت می‌کرد، چرا که خواهان بود به اصفهان برای ملاقات ماژور ساویر برود تا مرحله بعدی از سفر پرمخاطره خویش را آغاز نمایند. یک ماهی طول کشید تا وی به اصفهان رسید، چرا که در سر راه خود از قم و کاشان هم دیدن نمود، اما چندان نتوانست از آثار تاریخی و پایتخت باشکوه سابق ایران [اصفهان] لذت کافی را ببرد، چرا که ایزابلا تنها

1. Bishop, *Journeys in Persia and Kurdistan*, Vol. 1, Letter VIII, 183 – 184.

2. *Journeys in Persia and Kurdistan*

3. Bishop, *Journeys in Persia and Kurdistan*, Vol. 1, Letter VIII, 192.

4. *Borneo and the Celebes*

5. Bishop, *Journeys in Persia and Kurdistan*, Vol. 1, Letter IX, 201 – 202.

به بخش ارمنی نشین شهر، یعنی جلفا، که اروپاییان در آنجا زندگی می‌کردند، محدود شد. به غیر از بازدیدی که البته آن هم به صورت تحت‌الحفظ از همسر یکی از مقامات بلند پایه به عمل آورد، حتی نتوانست از بازار شهر برای تأمین مایحتاج خود برای عزیمت به سوی بختیاری‌ها خرید نماید. در نهایت هم به رسم معمول، یعنی خرید از تجار و دست‌فروشان دوره‌گرد که به محل زندگی وی در انجمن مبلغین کلیسا می‌آمدند، رضایت داد. وی بسیار از البسه گل‌دار و مرغوب آنجا تعریف و تمجید کرده است:

«طرح‌ها و رنگ‌ها بسیار زیبا هستند. لحاف‌ها، سفره‌ها و چادرها از جمله چیزهای بسیار نفیس هستند. به راستی که من وسوسه شدم و در واقع برای ارضای خودم، چند تایی از این سفره‌های زیبا را که عمدتاً هم، سطح آن با روناس قهوه‌ای و نیلی رنگ که روی زمینه‌ای سفید کار شده بود، برای زنان بختیاری به عنوان تحفه خریداری نمودم.»

«چیزهای وسوسه کننده زیادی اینجا وجود دارد. من واقعاً به چیزهای زیادی برای آراستن خودم و نیز پیشکش کردن به بختیاری‌ها نیاز دارم. دوره‌گردها هر روز آمده، بقچه‌های خودشان را روی ایوانی می‌گسترانند. اروپاییان و زنان طبقات بالا در ایران از لذت خرید در بازار محروم هستند؛ از همین رو، این دوره‌گردان دست‌فروش جزو ملزومات هستند.»^۱

زمانی که در تهران و اصفهان صرف شد، در مقایسه با سختی‌هایی که ایزابلا و مازور ساویر از ۳۰ آوریل و به مدت سه ماه به سبب گشت و گذار در لرستان و بررسی جزء به جزء سرزمین‌های مرتفع رودخانه کارون علیا تحمل نمودند، بسیار لذت بخش بود. آن‌ها از منتهی‌الیه غربی اصفهان، به آهستگی و از روی اضطرار به راه افتادند، چرا که مازور سایر می‌خواست کاملاً این ناحیه را مورد باز کاوی قرار دهد. در اینجا ایزابلا برد به عنوان یک پرستار و داروساز، کمک شایانی به روستاییان و افراد ایلیاتی نمود و به عنوان دستیار نقشه‌بردار، ساعات طولانی را صرف ثبت ارتفاعات و اندازه‌گیری طول جغرافیایی نمود که اگرچه بعضاً گلیایه می‌کرد، ولی لذت می‌برد. او از هر زمانی برای مشاهده آداب و رسوم محلی استفاده می‌کرد و از همین رو توصیف جامعی از خود درباره ظاهر مفتون‌کننده همسران ایلخان بختیاری، در مرکز شهر اردل، به جا گذاشته است:

«این سه زن جوان، بختیاری هستند و ظاهر زیبایشان برای من خیره کننده است؛ دماغ‌هایی کشیده، دهانی عریض، لب‌هایی ظریف و چانه ای کشیده دارند. هر یک از آن‌ها سه ستاره روی چانه، یکی در میان پیشانی و چندین ستاره روی دستانشان خال کوبی کرده‌اند. نه تنها ابروهایشان را و سمه کشیده‌اند، بلکه تا میان بینی‌شان آن را امتداد بخشیده‌اند. ناخن‌ها و مابین دست‌هایشان را با حنا آراسته‌اند. موهایشان به گرد ظاهر زیبا و وحشی‌گونشان، به صورت لخت، پر، اما نه صرفاً کپه شده،

1. Bishop, *Journeys in Persia and Kurdistan*, Vol. 1, Letter XIII, 260.

تا پایین چنبرشان امتداد یافته است.^۱

با رسیدن به بروجرد در ۹ آگوست ماژور ساویر از ایزابلا جدا شده، ایزابلا به تنهایی به سفر خویش ادامه داد. آن‌ها [ماژور ساویر و همراهانش] از تیم پشتیبانی خوبی برخوردار بودند، ولی ایزابلا صرف نظر از افراد بومی که به کار گماشته بود، از اینکه مجدداً تنها می‌شد، شادمان بود. او به آرامی راه همدان را در پیش گرفت، زمانی که در ۲۶ آگوست به آنجا رسید، دیگر نا‌داشت؛ به تبی شدید عارض گشت و برای بهبودی‌اش به سه هفته استراحت نیاز پیدا کرد. در عین حال از میهمان‌نوازی و آسایش خاطری که میسیونر آمریکایی برای وی در ظرف این مدت فراهم کرده بود، کمال قدردانی و تشکر را به جا آورد. او در پس این واقعه، آماده بود که آخرین مرحله از سفر خود را محقق سازد. با وجود فرا رسیدن زمستان و وسوسه در پیش گرفتن راه نسبتاً سهل و آسان همدان - بغداد، می‌خواست سفرش را از طریق نواحی پرت و دورافتاده در پیش گیرد و از این‌رو پس از نگاهی به نقشه، دریافت که بهترین مسیر برای وی شمال غربی و از طریق کردستان و مرزهای عثمانی است که به سمت وان و طرابوزان می‌رفت و او می‌توانست در آنجا از طریق کشتی، راهی استانبول شود. او نمی‌توانست از این فرصت چشم‌پوشی نماید. پس از تجربیاتی که محصل سفر وی در میان لرها و بختیاری‌ها بود، حال نوبت به آن رسیده بود که به سفر در میان قبایل کرد پردازد. ایزابلا روزانه هجده ساعت را یکسره در مسیریابی به دور از آبادی با اسب به تاخت می‌رفت تا از کردان که مقدم وی را گرامی می‌داشتند و از او پذیرایی می‌نمودند، بازدید به عمل آورد. وی مثل همیشه ضمن رعایت سبک شخصی‌اش، به توصیف زنان گئوکاهذ^۲ می‌پردازد:

«بسیاری از زنانی که زیبا هستند، بی‌جانبند و حتی چادر هم نمی‌پوشند. روسری‌های آن‌ها که بسیار هم زینده است، پیشانی بند سیاهی است که سکه‌های نقره‌ای رنگی به زنجیرهای نقره‌فام آن آویزان است. روسری قرمز رنگی به پشت سرشان محکم گره خورده و گیسوانشان با سنجاق‌های نقره‌ای رنگ بافته شده است.»^۳

پس از اقامت یک هفته‌ای در شهر حاصلخیز ارومیه، وی باید مجدداً برای رسیدن به شهر نسبتاً آرام و کم‌خطر وان دست به سفر در منطقه‌ای سخت و دشوار می‌زد تا از آنجا آخرین مرحله از سفر خود را پس از سیر و سیاحتی چشمگیر، به سوی وطنش، در پیش گیرد.

1. Bishop, *Journeys in Persia and Kurdistan*, Vol. 1, Letter XIV, 319.
2. Geokahaz
3. Bishop, *Journeys in Persia and Kurdistan*. Vol. 2, Letter XXV, p. 192.